

مبانی انسان‌شناسی

دکتر محمدصادق فرید - تهران - انتشارات منصور - ۱۳۷۲
قطع وزیری - ۱۴ + ۲۵۳ صفحه

دانش انسان‌شناسی (مردم‌شناسی) از دیرباز در مجموعه خانواده علوم اجتماعی متولد شده است. لیکن، اگرچه قدمت این دانش نسبت به دیگر رشته‌های علوم اجتماعی بیشتر است، اما آن چنان که باید و شاید متون درسی مناسب و بهنگام در آن، به رشته تحریر در نیامده است. مقایسه حجم آثار منتشره در جامعه‌شناسی و دیگر رشته‌های علوم اجتماعی با انسان‌شناسی این واقعیت را به روشنی آشکار می‌سازد. از این رو، نگارش کتابی چون «مبانی انسان‌شناسی» مفتاح است و باید نویسنده محترم کتاب و دیگر انسان‌شناسان (مردم‌شناسان) را نیز ترغیب به تهیه متون درسی در این زمینه کرد. زیرا، اولین تصویری که در ذهن دانشجویان از قلمرو موضوعی یک دانش، نظریه‌ها و رویکردهای آن بالاخره حدود و ثغور کنونی آن نقش می‌بندد بستگی به کیفیت متون درسی آموزشی انسان‌شناسی دارد. البته، کیفیت آموزش نیز در جای خود اهمیت بسیار دارد، لیکن نحوه آموزش انسان‌شناسی و چند و چون آن در دانشکده‌های علوم اجتماعی فرصت دیگری را می‌طلبد.

با توجه به ضرورت متون پایه و اهمیت آن در شکل دهی به تصور دانشجویان و علاقه‌مندان دانش انسان‌شناسی به نظر می‌رسد کتاب «مبانی انسان‌شناسی» اندکی دیر به بازار کتاب عرضه شده باشد. در واقع این کتاب، علی‌رغم زحمتی که نویسنده در تهیه آن متقبل شده است، هنوز به بازار نیامده، کهنه شده است و لاجرم انتظار بحث و گفت‌وگوی چندانی در محافل دانشگاهی بر سر آن نمی‌رود. دلایل خود را به قرار نیز مطرح می‌سازیم:

۱- طرح کتاب کهنه و قدیمی است.

نویسنده به رغم آنکه ضرورت و اهمیت تهیه متنی درسی در خصوص دانش انسان‌شناسی را به خوبی احساس کرده است، اما داوری او در مقدمه کتاب نشان می‌دهد که به جای «طرحی نو در انداختن» گرفتار همان مطالب قدیمی و متون در گذشته، شده است: «از سالیان گذشته تا کنون تعداد آثار منتشره در زمینه اصول و مبانی انسان‌شناسی علمی در ایران و جهان حتی به تعداد انگشتان دو دست هم نمی‌رسد که آن هم به جز کتاب «مبانی انسان‌شناسی» تألیف آقای دکتر روح‌الاسینی هیچ یک از آن برای دانشجویان و علاقه‌مندان این علم سهل الوصول نیستند!»

از این رو بعید به نظر می‌رسد که گفته نویسنده متوجه متون خارجی انسان‌شناسی باشد، زیرا می‌توان گفت حداقل این دانش در آن سرزمین‌ها زنده است. نویسنده حتی اگر به آثار منتشره به زبان انگلیسی در

هند توجه می‌کرد، خلاف گفته خود را در می‌یافت. البته داوری نویسنده در مورد «در دسترس نبودن» متون فارسی مناسب اعتبار بیشتری دارد. به هر حال، عدم توجه نویسنده به کتاب‌هایی با طرح و محتوای جدید سبب شده است که به آنچه به فارسی درآمده است - و اغلب پراکنده و حاوی مطالب قدیمی است - بسنده کند. پس اولین ویژگی یک کتاب که به نوآوری در طرح مطالب و محتوا است در این کتاب رعایت نشده است. نگاهی به فهرست منابع کتاب این مدعا را تصدیق می‌کند. از مجموع منابع کتاب ۴۱ اثر به زبان فارسی و

کتاب «مبانی انسان‌شناسی» تنها خلاصه و چکیده‌ای از متون فارسی مرتبط یا نیمه مرتبط با دانش انسان‌شناسی در زبان فارسی است.

تنها ۳ اثر به زبان انگلیسی است. از این ۳ کتاب یک کتاب بسیار کلی (فرهنگ علوم اجتماعی)، یک کتاب تا حدی مرتبط (الگوی فرهنگی و تغییر فنی) و تنها یک کتاب مرتبط است (انسان‌شناسی عمومی). ضمن اینکه درج این منابع نیز شتابزده و حتی بدون درج تاریخ انتشار آنهاست.

از این رو، کتاب «مبانی انسان‌شناسی» نه تنها گامی از کتاب «زمینه انسان‌شناسی» دکتر ادیبی - که در زمان خود در طرح و محتوا نوآوری داشت - فراتر نمی‌نهد، بلکه برای زمان خود نیز «در گذشته» و قدیمی به حساب می‌آید. اکتفا به کتاب‌های فارسی سبب شده است که نویسنده ۲ شاخه از انسان‌شناسی را به تفصیل مورد بحث قرار دهد (انسان‌شناسی جسمانی و انسان‌شناسی فرهنگی) و در حدود ۱۴۵ صفحه از کتاب را به آنها اختصاص دهد اما از شاخه‌های دیگر انسان‌شناسی (حتی در حد چند صفحه) نامی به میان نیاید. در این صورت سؤال اصلی این است که چه ضرورتی برای موضوعی نظیر انسان‌شناسی جسمانی (آن هم در حدود ۸۲ صفحه) وجود دارد. آیا پاسخ غیر از این است که چون حجم بیشتر کتاب‌های حوزه انسان‌شناسی ایران به باستان‌شناسی و زیست‌شناسی و نظریه‌های تکاملی انسان مربوط می‌شده است؟ از سوی دیگر، نویسنده در بخش دوم (تاریخچه انسان‌شناسی) تنها ۴ صفحه را به انسان‌شناسی در ایران اختصاص می‌دهد. از این چهار صفحه، سه صفحه مربوط به نویسندگانی است که اساساً به پیش - پارادایم انسان‌شناسی متعلقند (بیرونی، مسعودی، ابن‌خلدون) و تنها یک صفحه به ماتیس و راه‌اندازی مؤسسه مردم‌شناسی اشاره می‌کند. در حالی که اگر قرار بود نویسنده از خود نوآوری نشان دهد حداقل تاریخ

پرفراز و نشیب مردم‌شناسی در ایران دستمایه‌ای خوب برای او بود. به خصوص آنکه حداقل در زمینه مردم‌نگاری نمی‌توان منکر حجم عظیم آثار به نگارش درآمده شد.

۲- ترتیب مطالب کتاب

در ترتیب مطالب کتاب نوعی پرش وجود دارد به بیان دیگر نویسنده در بخش اول «تعاریف و هدفها» را بررسی کرده است، و در بخش دوم «تاریخچه انسان‌شناسی را. اما بلافاصله به طرح «اصول و روش‌ها در مردم‌شناسی و قلمرو آن» پرداخته است. و نهایتاً در بخش‌های چهارم و پنجم نویسنده به انسان‌شناسی جسمانی و فرهنگی می‌پردازد. به نظر می‌رسد طرح منطقی کتاب باید چنان می‌بود که از مراحل زیر به صورت متوالی بگذرد:

- ۱- تعاریف و هدف‌های انسان‌شناسی
- ۲- تاریخچه انسان‌شناسی
- ۳- حوزه‌ها و شاخه‌های انسان‌شناسی
- ۴- اصول و روش‌های انسان‌شناسی
- ۵- کاربردهای دانش انسان‌شناسی

البته این نقصان در ترتیب مطالب کتاب همان طور که آمد تا حدی ریشه در بسنده کردن نویسنده به متون فارسی دارد.

۳- محتوای مطالب

یکی از مشکلات اصلی کتاب توقف نویسنده به برداشتهای - حداقل متعلق به ۵۰ سال گذشته - نویسندگان از دانش انسان‌شناسی است. این توقف سبب شده است که نویسنده در فصل سوم از بخش سوم تنها در حد مالتیوفسکی، براون و کلاسیک‌های انسان‌شناسی بماند و حتی نامی از نظریه پردازان معاصر انسان‌شناسی به میان نیاورد. تنها با بررسی آراء و نظریه‌های این نظریه پردازان است که در می‌یابیم دانش انسان‌شناسی واقعاً تحول یافته و سوگیری‌های نظری خود را تغییر داده است. با عدم توجه به این بخش مهم از نظریه پردازان نویسنده، خواننده خود را تنها به درک کلاسیک از انسان‌شناسی حواله می‌دهد و او را از «نوها» و «تازه‌ها» محروم می‌کند. از این رو، خلاف نظر نویسنده (یا ناشر؟) کتاب نه تنها برای دانشجویان مقطع کارشناسی ارزش قابل استفاده نیست، بلکه به زحمت به عنوان اثری نو بدیع در حد مقطع کارشناسی پذیرفتنی است.

در مجموع به نظر می‌رسد کتاب «مبانی انسان‌شناسی» تنها خلاصه و چکیده‌ای از متون فارسی مرتبط یا نیمه مرتبط با دانش انسان‌شناسی در زبان فارسی است و مطالعه آن تنها به عنوان نمایه‌ای از آنچه به رشته تحریر درآمده، مناسب است. در پایان، امیدواریم نقدهای پیش گفته، نویسنده محترم و دیگر اساتید این دانش را از تلاش و کوشش باز ندارد و نیز امیدواریم نسل جوان با تلاش و کوشش دست به ترجمه و نگارش آثار جدید در این حوزه از دانش بکنند.

مسعود کوثری